

.....  
حالات و «كلمات و تحقیقات»  
شیخ صفی الدین اردبیلی  
صمد موحد  
.....

# صفت کلمی ط





نشر گزانه



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

- سرشناسه: موجد، صمد، ۱۳۱۵ -
- عنوان و نام پدیدآور: کوی طریقت، حالات و «کلمات و تحقیقات» شیخ صفی‌الدین اردبیلی / صمد موجد.
- مشخصات نشر: تهران: نشر کارنامه، ۱۴۰۱.
- مشخصات ظاهری: ۳۱۶ ص؛ ۲۱/۵ × ۱۴ س.م.
- فروست: کارنامه عرفان و ادب فارسی؛ ۵.
- شابک: ISBN 978-964-431-118-5
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.
- یادداشت: یادداشت: کتاب‌نامه: ص ص ۲۹۹-۳۰۶.
- یادداشت: نمایه: ص ص ۳۰۷-۳۱۶.
- عنوان دیگر: حالات و «کلمات و تحقیقات» شیخ صفی‌الدین اردبیلی.
- موضوع: صفی‌الدین اردبیلی، اسحاق بن جبرئیل، ۶۵۰-۷۳۵ ق.
- موضوع: عرفان - ایران.
- موضوع: Mystics - Iran
- رده‌بندی کنگره: BP ۲۷۹/۴
- رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۸۹۲۴
- شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۶۹۵۱۵۷
- اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی: فیا.



کارنامهٔ عرفان و ادب فارسی



به یاد محمد زهرایی

\* ۱۳۹۲-۱۳۲۸ \*

بنیان‌گذار نشر کارنامه



# نقش کوی طریقت

توکز  
سرای طبیعت  
نمی روی بیرون

کجا به  
کوی طریقت  
گذر توانی کرد



مجلس «شیخ صفی‌الدین اردبیلی در جمع مریدان، مشغول توضیح ابیاتی از شاعران» (بخشی از اثر)  
 از نسخه مصور صفوة‌الصفاى ابن یزّاز اردبیلی، شعبان ۹۹۰ قمری، هنرمند ناشناس، شیراز  
 محفوظ در موزه آقاخان، تورنتو، به شماره AKM264 (fol.245v)



حالات و «کلمات و تحقیقات»  
شیخ صیف الدین اردبیلی

.....  
صمد موحد





حالات و «کلمات و تحقیقات»  
شیخ صفی‌الدین اردبیلی صمد موحد



آماده‌سازی کارگاه نشرکارنامه

واحد ویرایش مجید رنجبر، سمیه منیر و مریم مهری  
حروف چینی و صفحه‌آرایی زهره جعفرپور، شهلا شمس و عادل قشقایی

اجرای طرح روی جلد بر پایه طرح کلی مجموعه 12 استودیو دوازده و دوازده

عمل کاوسی

تذهیب علیرضا محمدی  
خوشنویسی سهیل حسینی

ناظر چاپ محسن حقیقی

لیتوگرافی فرایندگروبا

چاپ ایپانه

صحافی علی

چاپ اول، ۱۴۰۱ ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر این اثر انحصاراً برای نشرکارنامه محفوظ است.

هرگونه استفاده از کتاب‌آرایی و عناصر آرایشی این کتاب اکیداً ممنوع است. همچنین هر نوع استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن به هر صورت (چاپ، فتوکپی، کتاب صوتی و الکترونیک و نشر در فضای مجازی)، کلاً و جزئاً، ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

مراکز پخش و فروش:

پخش کارنامه، خیابان شهید باهنر (نیاوران)، شماره ۱۳۵، تلفن: ۰۲۶۱۱۷۹۸۵، ۰۲۶۱۱۷۹۸۶ و ۰۹۱۲۶۲۳۹۱۵۱

فروشگاه بزرگ شهرکتاب نیاوران **۳۳۳** با همکاری نشرکارنامه، خیابان شهید باهنر (نیاوران)، شماره ۱۳۷

تلفن: ۰۲۲۲۸۵۹۶۹ • فکس: ۰۲۲۸۰۸۱۹۲

نشرکارنامه: خیابان کریم‌خان زند، تقاطع میرزای شیرازی، شماره ۱۱۱، واحد یک، تهران: ۰۲۵۹۷۹۸۵۷۳۱، تلفن: ۰۸۸۹۰۴۰۸۳



## فهرست

- مقدمه ..... ۱۳
- فصل اول: نگاهی به زندگی شیخ و تأملی در روایات ..... ۱۹
- فصل دوم: شاخصه‌های طریقه و مشرب شیخ ..... ۵۳
- فصل سوم: آن ارزی که می‌ورزی ..... ۱۰۹
- فصل چهارم: تا فضل و علم بینی بی‌معرفت نشینی ..... ۱۲۷
- فصل پنجم: رابطه شیخ با مراکز قدرت و رجال حکومت ..... ۱۳۷
- فصل ششم: سازمان خلفا و مریدان شیخ ..... ۱۵۳
- فصل هفتم: تأملی در کرامات شیخ ..... ۱۶۹
- فصل هشتم: «کلمات و تحقیقات» شیخ ..... ۱۸۳

|     |   |
|-----|---|
| ۱۹۷ | ..... فصل نهم: گزیده‌ای از «کلمات و تحقیقات» شیخ        |
| ۱۹۹ | ..... بخش اول: «تحقیقات» شیخ صفی‌الدین دربارهٔ بعضی ... |
| ۱۹۹ | ..... در تحقیق وقت                                      |
| ۲۰۰ | ..... مقام  |
| ۲۰۱ | ..... حال   |
| ۲۰۳ | ..... قبض و بسط   |
| ۲۰۵ | ..... هیبت و انس  |
| ۲۰۶ | ..... تواجُد و وجد و وجود                               |
| ۲۰۸ | ..... جمع و تفرقه                                       |
| ۲۰۹ | ..... فنا و بقا   |
| ۲۱۰ | ..... غیبت و حضور                                       |
| ۲۱۱ | ..... صُخو و سُکُر                                      |
| ۲۱۲ | ..... ذوق و شُرب  |
| ۲۱۳ | ..... محو و اثبات                                       |
| ۲۱۳ | ..... سِیَر و تجلّی                                     |
| ۲۱۵ | ..... محاضره و مکاشفه و مشاهده و معاینه                 |
| ۲۱۶ | ..... لوایح و لوامع و طوالع                             |
| ۲۱۷ | ..... بواده و هجوم                                      |
| ۲۱۷ | ..... تلوین و تمکین                                     |
| ۲۱۸ | ..... قُرب و بُعد                                       |
| ۲۱۹ | ..... شریعت و طریقت و حقیقت                             |
| ۲۲۰ | ..... نَفَس   |
| ۲۲۱ | ..... خواطِر  |
| ۲۲۳ | ..... علم‌البقین و عین‌البقین و حق‌البقین               |
| ۲۲۴ | ..... وارد  |
| ۲۲۵ | ..... شاهد  |
| ۲۲۵ | ..... نَفَس   |
| ۲۲۷ | ..... روح   |

|     |   |
|-----|---|
| ۲۲۹ | ..... سیر   |
| ۲۳۱ | ..... بخش دوم: «تحقیقات» شیخ صفی‌الدین بر ابیاتی از شاعران، |
| ۲۷۱ | ..... پیوست‌ها  |
| ۲۷۳ | ..... پیوست یک: درباره‌ی شیخ زاهد گیلانی                    |
| ۲۹۱ | ..... پیوست دو: هم‌سخنی صفی‌الدین با دیگر عارفان            |
| ۲۹۹ | ..... فهرست منابع   |
| ۳۰۷ | ..... نمایه   |





## مقدمه

تصوّف — خواه با آن موافق باشیم و یا مخالف — بی تردید یکی از عوامل مؤثر در روحیّه و اخلاق و رفتار و باورهای مردم ایران است. گفتار و کردار پیران صوفیّه همواره سرمشق گروهی از افراد جامعه بوده و به دیدهٔ تحسین و تکریم به آنها نگریسته‌اند؛ و در هنگام یأس و ناامیدی و روزگار ناامنی و نابسامانی‌های اجتماعی و شرایط نامطلوب زندگی به دامن مشایخ پناه برده و تکیه‌گاه روحی خود را در خانقاه‌ها جستجو می‌کنند.

«صفی‌الدین اردبیلی» یکی از پرنفوذترین و مردمی‌ترین چهره‌های تصوّف ایران است که از یک سو در گسترش این شیوهٔ زندگی در میان طبقات روستایی و ایلات و عشایر و تودهٔ شهرنشین سهم عمده‌ای دارد؛ و از سوی دیگر زمینه‌ساز یکی از مهم‌ترین نهضت‌های صوفیانه — شیعی در تاریخ ایران است.<sup>۱</sup>

کتاب حاضر مجموعهٔ بررسی‌هایی است دربارهٔ احوال و اقوال این «پیر» که بر اساس جست‌وجو و تأمل در صفوة‌الصفای ابن بزّاز و دیگر منابع معتبر

---

۱ گرچه تصوّف در ذات خود امری سیاسی نیست بلکه قسمی شیوهٔ زندگی است که محور اصلی آن خودشناسی و خداشناسی است، اما در تاریخ تصوّف گهگاه به مشایخی برمی‌خوریم که یا خود مستقیماً دست‌اندرکار درگیری‌ها و جریان‌های سیاسی روز شده‌اند و یا زمینه‌ساز چنین نهضت‌ها و فعالیت‌هایی بوده‌اند. تصوّف سیاسی بیشتر در طریقه‌هایی ظهور کرده است که صبغهٔ شیعی دارد. رک: سرداران، مرعشیان، بابائیه، مُشعشعیان و صفویه.

فراهم شده است. در این مقالات بر آن بوده‌ایم تا خواننده را با «مقامات» شیخ صفی‌الدین آشنا کنیم و جهات مثبت و منفی زندگی و شخصیت او را باز نماییم.

دارالارشاد اردبیل: پیش از آن‌که مراغه و تبریز تختگاه دولت ایلخانی شود، اردبیل مهم‌ترین شهر آذربایجان محسوب می‌شد و موقعیت ممتازی در میان شهرهای این منطقه داشت. در دوره حکومت ایلخانان با این‌که تبریز مهم‌ترین شهر تلقی می‌شد و از لحاظ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جایگزین اردبیل شده بود اما باز هم اردبیل به عنوان دارالارشاد و مرکز تجمع صوفیه جایگاه خاصی داشت و همچنان اهمیت و اعتبار خود را حفظ کرده بود.<sup>۱</sup>

طبیعی است که در چنین شهری با موقعیت چشمگیری که داشت باید علما و صوفیه و دیگر قشرهای مرتبط با مسائل فرهنگی فعالیت داشته باشند؛ به همین جهت شماری از دانشمندان و بزرگان و مشایخ آذربایجان به این شهر منسوب‌اند. اهمیت اردبیل را از این‌جا می‌توان دریافت که در اواخر قرن هفتم شیخ زاهد گیلانی به صفی‌الدین اردبیلی چنین سفارش می‌کند:

صفی، تو به این خلفا که در گوشه کناره‌ها نشسته‌اند نگاه مکن، که سر میدان ایشان ولایتی است که کسی از علما آن‌جا نمی‌آید. اگر از ایشان خلافتی در وجود آید کسی بر ایشان چندان اعتراضی نکند؛ اما میدان ارشاد تو (اردبیل) شهرستان وسیع باشد بر سر چهارراه شارع صادر و وارد، که فضلالی عالم و علمای جهان آن‌جا منزل و مُرتحل سازند، زنهار باید که عنان شریعت و متابعت پیغمبر<sup>ص</sup> بر دست محکم بگیری تا کسی را مجال اعتراض نباشد.<sup>۲</sup>

متأسفانه به علت کمبود منابع، آگاهی ما از پیشینه تاریخی تصوف ناحیه اردبیل بسیار اندک است و به جز مطالبی پراکنده و مختصر درباره بعضی از مشایخ آن دیار چیزی در دست نداریم، از آن جمله است:

شیخ فرج اردبیلی و شیخ ابوسعید اردبیلی که زنجیره ارادت آن‌ها به جنید بغدادی می‌رسید؛ و رکن محیی اردبیلی که از مریدان شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی بود. خاکجای این سه بزرگ در اردبیل زیارتگاه ارادتمندان و محل شب‌زنده‌داری و عبادت اهل سیر و سلوک بود، چنان‌که صفی‌الدین نیز در روزگار جوانی برای خلوت و عبادت به آن مکان‌ها می‌رفت و بیشتر اوقات خود را در مزار

۲ صفوة الصفا، ص ۸۸۲.

۱ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، مدخلی «اردبیل».

این سه شیخ می‌گذرانید.<sup>۱</sup>

از مشایخ دیگر اردبیل خواجه کمال‌الدین احمد بن عربشاه اردبیلی را می‌شناسیم که «مردی صاحب‌قدم و صاحب‌ولایت بود» و امین‌الدین جبرئیل، پدر شیخ صفی، به او ارادت می‌ورزید.<sup>۲</sup> مولانا مجدالدین کاکلی یکی دیگر از مشایخ اردبیل است که صفی‌الدین گهگاه به زیارت مزار او می‌رفت. به روایت ابن بزّاز این مجدالدین کاکلی «همدرس و مصاحب فریدالدین عطار» بوده است.<sup>۳</sup>

سرآمد پیران اردبیل شیخ صفی‌الدین اسحاق اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵ هـ) است که «مردی صاحب‌وقت [بود] و قبولی عظیم [داشت] و به برکت آن‌که مغول را با او ارادتی تمام [بود] بسیاری از آن قوم را از ایذاء به مردم رسانیدن باز [می‌داشت] و این کاری عظیم است».<sup>۴</sup>

«صفی‌الدین» یکی از واپسین پیرانی است که میراث تصوّف کارساز و قابل فهم و لطیف ایران را کمابیش درگفتار و کردار خود جلوه‌گر ساخته‌اند؛ تصوّفی مثبت و اجتماعی، مبتنی بر ذوق و حال و بینش و صدق و صفا که ریشه در واقعیت‌های ملموس زندگی آدمی دارد و هنوز به خیال‌بافی‌های معرفت‌نما و تأویلات دور از هرگونه ضابطه و باریک‌ریسی‌های معماگونه بی‌ثمر کشیده نشده، اما در سراسر احوام زدگی و بیهودگی و ابتدال افتاده است.

صفوة الصفا: کهن‌ترین و معتبرترین منبع احوال و اقوال شیخ صفی کتاب صفوة الصفاي ابن بزّاز است که با استفاده از روایت‌های صدرالدین موسی — فرزند و جانشین شیخ — و دیگر نزدیکان او فراهم آمده، و در آن واقعیت‌های تاریخی و داستان‌سرایي‌ها و کرامت‌تراشی‌های مریدانه درهم تنیده شده است. نام اصلی این کتاب المَوَاهِبُ السَّنِيَّةُ فِي الْمَنَاقِبِ الصَّفْوِيَّةِ است ولی بیشتر به صَفْوَةُ الصَّفَا شهرت دارد.

مؤلف صفوة الصفا توکلی بن اسماعیل بن حاجی‌الاردبیلی مشهور به ابن بزّاز است که از مریدان و نزدیکان صدرالدین موسی بود و کتاب خود را زیر نظر او فراهم آورده است.

صفوة الصفا از یک سو سرچشمه همه آگاهی‌های ما درباره نیای خاندان صفوی

۱ همان، ص ۹۱. ۲ همان، ص ۷۵.

۳ همان، ص ۷۷۱. برای اطلاع بیشتر رک: منطق‌الطیر، صص ۴۲-۴۳؛ زبور پارسی، صص ۵۱-۵۲. ۴ تاریخ‌گزیده، ص ۶۷۵ (با کمی تصرف در عبارت).



است و مطالب آن با دستکاری‌هایی در منابع دیگر تکرار شده است؛ از سوی دیگر بیانگر اوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان در قرن هشتم هجری بوده و سرشار از روایاتی گرانبها در باب باورها و اعتقادات و آداب و رسوم و چگونگی معیشت و حرفه‌های رایج در میان توده مردم اردبیل و شهرک‌ها و آبادی‌های اطراف آن است که در دیگر کتاب‌ها نظیرش را کمتر می‌توان یافت.

اهمیت دیگر *صفوة الصفا* نوادر لغات و ترکیبات و اصطلاحاتی است که در آن به کار رفته و نشان‌دهنده ویژگی‌های زبان فارسی رایج در میان اهل قلم و درس‌خوانده‌های آذربایجان آن روزگار است و برای محققان مباحث مربوط به زبان و ادب فارسی بسیار سودمند تواند بود؛ واژه‌ها و ترکیباتی مانند: آفاق‌گیر، بالا به‌گور، بوقچه‌بندی، باد به دهان دادن، پاک‌روش، پیشانی کردن، حرام‌گیری، دین‌گشایی، زنانخانه، سپیدکار، خربان، خنارخانه، زاویه‌سرای، صورنمایی، عنان‌گیر، گلکاری، مفلس‌آیین، بزرگین، مفلس‌اعتقاد، مُلجدستان، دستماز، منادیکاه، نوتوبه، نرینه، نازک‌دلی، نوارادت، شیشه‌بازی، ریش‌به‌گور و ده‌ها واژه و ترکیب دیگر که در فراهم ساختن فرهنگ کامل لغات و اصطلاحات زبان فارسی به کار تواند آمد.

*صفوة الصفا* روی هم رفته نثر ساده‌ای دارد و از صنایع ادبی و عبارت‌پردازی‌های ادیبانه و تصنعی — جز در مقدمه و خاتمه کتاب — عاری است. نثر کتاب آراسته به اشعار عربی و فارسی است و چنان‌که از نوشته مؤلف در پایان کتاب برمی‌آید سراینده اغلب اشعار خود او بوده است: «وَ اِخْتِتامِهِ عَلٰی يَدِي وَ اِنْشاءِ كُلِّ الْاَبْيَاتِ الْفَارِسيَّةِ وَ بَعْضِ الْعَرَبِيَّةِ اِرْتِجالاً...»<sup>۱</sup>

نکته مهم درباره *صفوة الصفا* این است که پس از به قدرت رسیدن اخلاف شیخ صفی، به دستور «مقامات بالا» — مخصوصاً در زمان شاه تهماسب اول<sup>۲</sup> — به منظور دست یافتن به مقاصد و اهداف سیاسی، برخی از مطالب کتاب را به بهانه «تصحیح و تنقیح» تحریف کرده‌اند و این تصرفات به مسئله مذهب و تبار علوی شیخ صفی مربوط می‌شود. نه تنها تغییراتی «بر محور تغییرات سیاسی و ایدئولوژیک جامعه»<sup>۳</sup> در متن *صفوة الصفا* راه یافته، بلکه در منابع دوره صفویه نیز چهره صفی‌الدین به گونه‌ای ترسیم شده است که خواسته‌های حکومت صفوی را

۱ *صفوة الصفا*، ص ۱۱۹۲.

۲ شیخ صفی و تبارش، ص ۳۳.

۳ رک: مقاله «نقش ایدئولوژیک نسخه‌بدل‌ها»، محمدرضا شفیعی کدکنی، نامه بهارستان،

سال ۵، شماره‌های ۱ و ۲.

تأمین کند. عمده این منابع کتاب‌های سلسله‌النسب صفویه و عالم‌آرای شاه اسماعیل و عالم‌آرای عباسی است که همه ساخته و پرداخته دوران به قدرت رسیدن صفویان است. در این قبیل کتاب‌ها بر آن شده‌اند که جنبه‌های ناخوشایند صفوة‌الصقارا ترمیم کنند و بر سیادت و تشیع و شاعری شیخ صفی تأکید نمایند. خوشبختانه امروزه نسخه‌هایی از کتاب گرانقدر صفوة‌الصقا که «کمتر» مخدوش شده باشد در دسترس داریم؛ از آن جمله است نسخه لیدن، مورخ نوزدهم جمادی‌الاول سال ۸۹۰ هجری، شماره ۲۶۳۹ و نسخه کتابخانه ایاصوفیه، مورخ هجدهم جمادی‌الاول سال ۸۹۶ هجری، شماره ۳۰۹۹ که در این بررسی‌ها اساس کار نگارنده بوده است؛ اما در عین حال در مباحثی که مطرح شده است، هنگام نقل قول، شماره صفحه‌های چاپ جدید صفوة‌الصقا - به کوشش آقای غلامرضا طباطبائی مجد - را نیز قید کرده‌ایم تا خوانندگان کنجکاو و علاقه‌مند به اختلاف نسخه‌ها بتوانند در نسخه چاپی به عبارات منقول دسترسی داشته باشند و افزایش و کاهش و تفاوت‌های مربوط به خوانش بعضی از واژه‌ها و عبارات را دریابند.<sup>۱</sup>

در پایان وظیفه خود می‌دانم از کارکنان گرامی نشر کارنامه که در آماده‌سازی، صفحه‌آرایی و تهیه و تنظیم فهرست‌های کتاب نهایت دقت را کرده‌اند صمیمانه تشکر کنم. همچنین از محقق جوان آقای سینا گلستانی که در فراهم آوردن فتوکی نسخه لیدن و دیگر منابع مورد نیاز یار و یاور اینجانب بوده‌اند سپاس‌ها دارم.

۱ در نوشته حاضر موارد افزوده بر متن اصلی را داخل [ ]، و معنی واژه‌های مهجور را داخل ( ) قرار داده‌ایم.





فصل اوّل

نگاهی به زندگی شیخ و تأملی در روایات



درباره نیاکان و سیادت شیخ صفی‌الدین محققان صاحب‌نظر به تفصیل سخن گفته‌اند<sup>۱</sup> و ابهام و تردید در صحت تبار علوی شیخ همچنان به قوت خود باقی است.

گفتنی است که در دو نسخه لیدن و ایاصوفیه نسب‌نامه شیخ صفی به فیروز (پیروز) الکردی السنجانی ختم می‌شود و بلافاصله پس از آن سخن صدرالدین موسی که «شیخ، قدس الله سره، فرمود که در نسب ما سیادت هست...» می‌آید، بی آن که دو حکایت بعدی یعنی حکایت سید هاشم بن سید حسن المکی و حکایت مربوط به سید زین‌الدین که در چاپ طباطبائی مجد (۷۱ و ۷۲) موجود است ذکر شود.

---

۱ رک: شیخ صفی و تبارش، احمد کسروی؛ پیدایش دولت صفوی، میشل مزاولی، ترجمه یعقوب آژند، فصل ۴ و توضیحات آن؛ زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، ج ۱؛ دنباله جست‌وجو در تصوف ایران، عبدالحسین زرین‌کوب، فصل ۲؛ نامه بهارستان، مقاله «نقش ایدئولوژیک نسخه‌بدل‌ها»، محمدرضا شفیعی کدکنی، سال ۵، شماره‌های ۱ و ۲؛ ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، عبدالحسین نوائی، ج ۱، صفویان؛ ایران عصر صفوی، راجر سیوری، ترجمه کامبیز عزیزی، «خداوندگاران اردبیل»؛ تاریخ مفصل صفویه، عباسقلی غفاری فرد، ج ۱؛ تاریخ ایران کمبریج، دوره صفویان، ترجمه یعقوب آژند.

خطوط اصلی و مهمّ احوال شیخ این است که به سال ۶۵۰ هجری در روستای کلخوران اردبیل، در خانواده‌ای زراعت‌پیشه و زمین‌دار و شافعی‌مذهب متولّد می‌شود. امین‌الدین جبرئیل، پدر صفی، مردی بود کشاورز، سخاوتمند، اهل دیانت و تقوا و عبادت، و مرید خواجه کمال‌الدین عربشاه اردبیلی که مردی «صاحب‌قدم و صاحب‌ولایت بود».<sup>۱</sup> امین‌الدین با دولتی<sup>۲</sup>، دختر عمر باروقی<sup>۳</sup>، ازدواج می‌کند و از این وصلت هفت فرزند به وجود می‌آید که صفی‌الدین اسحاق پنجمین آن‌هاست.

دکتر کامل مصطفی‌الشیبی، از استادان سابق دانشگاه بغداد، در کتاب تشیع و تصوّف<sup>۴</sup>، به استناد کتاب‌های تاریخ [یا عالم‌آرای] شاه اسماعیل و سلسله‌النسب صفویه، درباره‌ی پدر و مادر صفی‌الدین روایت دیگری دارد که با سخنان ابن بزاز سازگار نیست. می‌نویسد:

به نظر می‌آید که در اثر حمله‌ی گرجیان [به اردبیل] املاک وی (امین‌الدین) از دست رفته بود. پس جامعه‌ی درویشان پوشید و رو به شیراز نهاد و بیست سال در آن جا گذراند و هم در آن شهر به حلقه‌ی ارادتمندان خواجه کمال‌الدین عربشاه اردبیلی، از مشاهیر صوفیّه‌ی شیراز بدان روزگار، درآمد و دختر وی، دولتی، را روی زن اوّل خود گرفت... پس از رفع خطر [گرجیان] امین‌الدین جبرئیل برای اداره‌ی املاک و امور کشاورزی خود به کلخوران بازگشت و در همان جا از زن ایرانی‌اش، دولتی، صفی‌الدین اسحاق به سال ۶۵۰ زاده شد.<sup>۵</sup>

۱ صفة الصفا، ص ۷۵.

۲ دولتی یعنی اهل سعادت و دولت. رک: مصیبت‌نامه، ص ۵۷۵.

۳ باروق: از آبادی‌های نزدیک اردبیل.

۴ تشیع و تصوّف، تا آغاز سده‌ی دوازدهم هجری (الفکر الشیعی و النزعات الصوفیة حتّی مطلع القرن الثانی عشر).

۵ تشیع و تصوّف، ص ۳۷۰.

مطلبی که از کتاب تشیع و تصوف نقل شد با نوشته ابن بزّاز منافات کامل دارد و در این مورد حق با ابن بزّاز است، چراکه راوی سخنان وی صدرالدین موسی، پسر و جانشین شیخ صفی، است که نزدیک ترین کس نسبت به شیخ و آگاه ترین شخص از خاندان خود بوده است، در صورتی که منقولات تاریخ شاه اسماعیل و مخصوصاً سلسله‌النسب صفویه خلاصه‌ای دست‌کاری شده از صفوة‌الصفای ابن بزّاز است که در آن از شیراز رفتن امین‌الدین و ازدواج او در شیراز با دختر کمال‌الدین عرشاه و بقیّه قضایا سخنی در میان نیست.

اولاً کسی که به شیراز رفته و ماندگار شده است صلاح‌الدین رشید، پسر امین‌الدین جبرئیل، است نه خود او؛ ثانیاً به روایت صدرالدین موسی، دولتی، مادر صفی‌الدین، دختر عمر باروقی است نه دختر کمال‌الدین عرشاه. چگونه می‌شود که صدرالدین موسی از شیرازی بودن مادر بزرگ پدری خود بی‌اطلاع باشد و او را دختر عمر باروقی از اهالی باروق اردبیل معرفی کند؟

در این مورد نوشته تاریخ شاه اسماعیل در مقابل سخن صدرالدین، که مصداق بارز اهل البیتِ ادری بما فی البیت است، فاقد ارزش و اعتبار است. قابل توجه این است که مؤلف عالم‌آرای شاه اسماعیل تبار علوی صفی‌الدین را از سوی پدر کافی ندانسته بلکه مادر او، دولتی، را نیز دختر یکی از سادات شیراز محسوب کرده است<sup>۱</sup> تا از یک طرف نسبت به سیادت شیخ صفی محکم‌کاری کرده باشد و از طرف دیگر از ذکر نام عمر باروقی که یادآور نام عمر خلیفه دوم مسلمانان است خودداری کند.

کامل مصطفی الشیبی ارادت امین‌الدین جبرئیل را در شیراز

۱ عالم‌آرای شاه اسماعیل، ص ۶: «پس سادات محبت به او نمودند... از برای او دختری در میان خود انتخاب نموده به او دادند».



به کمال الدین عربشاه اردبیلی به کتاب سلسله‌النسب صفویه ارجاع می‌دهد، در حالی که در کتاب مذکور فقط می‌نویسد: «امین‌الدین مرید مولانا امام الزبانی خواجه کمال‌الدین عربشاه اردبیلی بود»<sup>۱</sup> و هیچ سخنی از این‌که امین‌الدین به شیراز رفته و در شیراز مرید «خواجه کمال‌الدین عربشاه اردبیلی از مشاهیر صوفیۀ شیراز» شده و با دختر او ازدواج کرده باشد در میان نیست. اگر کمال‌الدین عربشاه «از مشاهیر صوفیۀ شیراز» بود حتماً در منابع تاریخی و تذکره‌های مربوط به صوفیۀ شیراز، از جمله کتاب معتبر شدّالآزار، نامی از او برده می‌شد.

از سوی دیگر به روایت ابن بَرّاز، از طریق صدرالدین موسی، کمال‌الدین عربشاه اردبیلی — که پدر صفی‌الدین نیز به او ارادت می‌ورزید — ساکن اردبیل بود و خاکجای او در اردبیل از مزارات مورد توجّه مردم محسوب می‌شد، چنان‌که صفی‌الدین هم در جوانی اغلب برای نماز و عبادت به آن‌جا می‌رفت.

مطلب دیگر این‌که دکتر کامل مصطفی، ضمن نقل داستان خیالی ازدواج امین‌الدین جبرئیل با دختر کمال‌الدین عربشاه در شیراز، اظهار نظر می‌کند که:

مورّخان در اهمّیت این ازدواج بسیار مبالغه کرده‌اند تا آن‌جا که آن‌را مظهر اتحاد امین‌الدین جبرئیل [که به گمان کامل مصطفی، ترک بوده است] با عنصر فارسی تلقّی نموده‌اند، به طوری که پس از مراجعت، فارسیان ساکن تبریز دو بار از وی استقبال کردند: یکی به خاطر خودش و دیگر به خاطر همین ازدواج.<sup>۲</sup>

اما از یک سو باید پرسید کدام یک از مورّخان در اهمّیت این ازدواج

۲ تشیع و تصوّف، ص ۳۷۰.

۱ ص ۱۴.

خیالی «بسیار مبالغه کرده‌اند» و از دو بار استقبال کردنِ فارسیانِ ساکن تبریز از امین‌الدین سخن گفته‌اند؟ اگر منظور نقال ناشناس تاریخ شاه اسماعیل و مؤلف سلسله‌النسب است که در نوشته آن‌ها چنین چیزی نیست. از سوی دیگر این‌گونه اجتهاد و نتیجه‌گیری دربارهٔ ازدواج پدر و مادر صفی‌الدین، و نیز تأکید بر «ترک‌زبان» بودن شیخ، به کلی بی‌اساس است و شواهد تاریخی خلاف آن را نشان می‌دهد.<sup>۱</sup> زبان مادری شیخ صفی‌زبان آذری بوده است که شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی غربی محسوب می‌شود و با زبان ترکی آذری امروزی یکی نیست.<sup>۲</sup> ابن بزاز نمونه‌ای از زبان آذری به لهجهٔ اردبیلی را نقل کرده است که به آن اشاره خواهد شد.

### ◀ • سال‌های کودکی و جوانی • ▶

صفی‌الدین در شش سالگی پدر خود را از دست می‌دهد و تحت مراقبت مادر که اهل تقوا و عبادت بود پرورش می‌یابد. کم‌کم به «مکتب و دبیرستان»<sup>۳</sup> می‌رود و «فرض و سنن و قرآن» می‌آموزد و «از اشعار و نکات و لطائف» بهره‌مند می‌شود و «از لغات عربی و ترکی و مغولی و پارسی حَظّی وافر» می‌یابد، و سپس مانند دیگر افراد خانواده به زراعت و «جفت راندن» مشغول می‌شود.<sup>۴</sup>

بدیهی است که «حَظّ وافر» یافتن شیخ از لغات (زبان) عربی و ترکی و پارسی و مغولی فقط مربوط به دورهٔ مکتب و دبیرستان رفتن او نبود بلکه بعدها در مسیر زندگی و در ارتباط با اقوام و عشایر

۱ همان، ص ۳۷۳، پانوشتر مترجم.

۲ رک: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، مدخل «آذری».

۳ مقصود از «دبیرستان» جایی بود که کودکان در آن‌جا خواندن و نوشتن و حساب کردن می‌آموختند و با مقدمات قرآن و حدیث و آداب شرع و شعر و لغت آشنا می‌شدند. رک:

تعلیقات کشف‌المحجوب، ص ۸۹۹. ۴ صفوة الصفا، ص ص ۸۰-۸۳.

محیط زندگی خود، و مطالعه قرآن و تفسیر و حدیث، و آشنایی با برخی از کتاب‌ها و سروده‌های صوفیه، به این زبان‌ها مسلط شده است. از طرف دیگر آموختن لغات ترکی در مکتب و دبیرستان حاکی از آن است که زبان مادری صفی‌الدین نه ترکی بلکه زبان آذری به لهجه اردبیلی بوده است، چنان که با لغت پارسی یعنی فارسی دری — زبان مشترک همه اقوام ایرانی — نیز در همان‌جا آشنا شده است.

### ﴿— آغاز تحوّل روحی —﴾

صفی‌الدین — چنان که مناقب‌نویسان صوفیه دربارهٔ بیشتر مشایخ نوشته‌اند — از دوران کودکی تمایلی شدید به طهارت و عبادت و عزلت داشت و رؤیاهایی می‌دید که نشانهٔ تحوّل روحی و مزدهٔ ترقی و توفیق معنوی او در آینده بود. از جمله، به روایت صدرالدین موسی:

شیخ شبی در خواب دید که بر قلّهٔ مسجد جامع اردبیل بودی و نظر می‌کردی، آفتابی می‌دیدى که مجموع اکناف جهان گرفته بودی. چون نظر می‌کردى آن آفتاب سر و روی او می‌بودى. این خواب را با والدۀ خود بگفت. والده‌اش جواب گفت که تو شیخی خواهی بودن که تربیت تو عالم [را] منور و روشن گرداند.<sup>۱</sup>

سخنان مادر در ناخودآگاه این کودک صافی ضمیر، ولی مشتاق و مستعد و آماده، نقش می‌بست چندان که آرزوی ولایت و قداست و سروری گاهی در رؤیاهای شبانهٔ وی منعکس می‌شد. به روایت فرّخ قوال:

شیخ فرمود در وقت طفولیت در خواب دیدم که بر کوه قاف بودمى و

۱ صفوة الصفا، ص ۸۶.

شمشیری بس عظیم عریض و طویل در میان بسته بودمی و کلاه سمور بر سر داشتمی. با خود فکر کردمی که پسر پیره جبرئیل و کلاه و شمشیر چه مناسبت است؟ در این فکر دست کردمی که شمشیر از میان بگشایم، گشاده نشدی، جهد کردمی، میسر نشدی. باز فکر کردمی که چون شمشیر گشاده نمی شود کلاه بردارم. کلاه از سر برداشتمی، آفتابی از سرم برآمدی که اکناف دنیا منور شدی، کلاه بر سر نهادمی پوشیده می شدی، باز برداشتمی باز آن آفتاب با عظمت تشعشع می کردی، باز بر سر نهادمی باز پوشیده می شدی. تا سه بار همچنین برمی داشتم و می نهادم. این خواب در خاطر مرتسم می بود تا وقتی که به حضرت شیخ زاهد رسیدم و این خواب عرضه داشتم. فرمود که شمشیر حکم ولایت است و نور آفتاب نور ولایت.<sup>۱</sup>

اما در صحت وقوع این خوابها باید تأمل کرد، بسا که ساخته و پرداخته مریدان و نزدیکان شیخ باشد تا از این طریق بر ارج و اعتبار مراد خود بیفزایند و مهر تأییدی از عالم معنی بر صلاحیت و ولایت صفی الدین — در برابر رقیبان و مخالفان — باشد. در رؤیایی که نقل شد دو نکته قابل توجه است: صفی خود را بر کوه قاف دیده است؛ چرا کوه قاف؟ او که طفلی بیش نبود از کجا دانست کوهی که بر آن است کوه قاف است؟ در روایات مذهبی و اساطیر ایرانی کوه قاف کوهی است محیط بر زمین و «گرد عالم درکشیده»، و یا رمزی است از فلک نهم که برزخ میان عالم محسوس و معقول است و عالم مثال یا عالم ملکوت در مقعر آن جای دارد.<sup>۲</sup> در این رؤیا کوه قاف چه نقشی دارد؟ آیا مقصود «آفاق گیر» شدن شهرت و اعتبار ولایت شیخ است؟

۱ همان، صص ۸۷-۸۸.

۲ اسلام ایرانی، ج ۲، ص ۳۶۳؛ عقل سرخ، ص ۲۴۷.

و یا کنایه از راه یافتن صفی الدین به عالم مثال یا عالم ملکوت است؟ از طرف دیگر سخن صفی که «تا سه بار کلاه از سر برمی داشتم و بر سر می نهادم» یادآور سروده مولوی است که در مثنوی می فرماید: «این سوّم دفتر که سنّت شد سه بار». آیا سه بار شدن امری کنایه از تحقّق و حتمیّت و واقعیّت یافتن آن است؟

باری صفی الدین هرچه بزرگ تر می شد میل به اعتکاف و خلوت و عبادت در او شدّت می یافت؛ اما چون آداب سیر و سلوک نمی دانست و راهنمایی نداشت بیشتر وقت خود را به نماز و روزه می گذرانید و یا در مزارات اردبیل به سر می برد.

چون احوال صفی قوّت گرفت در جست و جوی استادی برآمد که او را از این «تلاطم واردات» بیرون آورد؛ حتّی به کوه سبلان نیز رفت تا مگر صاحب دلی را پیدا کند.<sup>۱</sup>

سبلان و درّه های اطراف آن از روزگاران باستان مقدّس و متبرکّ شمرده می شد و چنین شهرت داشت که محلّ عزلت و اعتکاف زرتشت، پیامبر ایرانی، بوده است. زرتشت بر بالای سبلان الهام یافت و بسیاری از مردان خدا در آن کوهستان به عبادت و ریاضت پرداخته اند.<sup>۲</sup> روایت مربوط به رفتن صفی به کوه سبلان از لحاظ شناخت باورها و اعتقادات توده مردم حاوی چند نکته قابل توجّه است:

در آن وقت مردم تردّد به کوه سبلان بسیار کردند و مشهور می بودی که بر کوه سبلان مردان خدای تعالی می باشند. پس شیخ عزم کوه سبلان کرده باشد که از ایشان کسی را دریابد. یک بار برفت و باز آمد و کسی را نیافت. دوّم بار به موسم رفتن - که جز در قلب تموز نتوان رفتن به سبب شدّت برف و یخ و برودت - باز برفت و از آن جا چنان

۱ صفوة الصّفا، ص ۹۳.

۲ رک: آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ج ۲، ص ص ۷۶۶-۷۶۸.

که عادت عوام می‌بود آب و خاک از قلّه سبلان بر سبیل تبرک برداشت و مراجعت کرد. و در مراجعت در میان کوه در درّه‌ای رسید، ترکی را دید بر سندلی (سندلی) نشسته تیر و کمان در دست گرفته و تیر در کمان نهاده و از برای شیخ کمین گشاده، و به غیر از او در آن حوالی هیچ کسی دیگر نبود. نظر کرد که او را چادر و تبّع و خَدَم باشد؟ هیچ نبود بلکه چون عنقا تنها بود. پس آن ترک به زبان مغولی<sup>۱</sup> آواز بر شیخ زد (صدا کرد) که بیا. شیخ در پیش رفت. پرسید آن چیست که در دست داری؟ شیخ گفت کوزه آب. گفت چه آب است؟ شیخ گفت آب قلّه سبلان است که از برای تبرک برداشته‌ام. [ترک] باز کمان درکشید و گفت بریز. شیخ آن آب از کوزه بریخت. ترک گفت چه فرق است میان این آب که روان است و آن آب، و در آب چه تبرک باشد؟

دیگر باره گفت چیست که در دست داری؟ شیخ گفت خاکی که از قلّه سبلان جهت تبرک برداشته‌ام. باز [ترک] کمان درکشید و گفت بریز. شیخ آن خاک نیز بریخت. ترک گفت فرق میان این خاک و آن خاک چیست... در سنگ و کوه چه برکت باشد و از سنگ و کوه چه توان حاصل کردن؟ این نوبت تو را معاف داشتم، اگر باری دیگر بیایی بدین تیرت بزنم.

شیخ به مراجعت روی بگردانید و در حال چون بازنگریست آن ترک را ندید...<sup>۲</sup>

چنان که از این روایت برمی‌آید:

(۱) از نظر توده مردم (عوام) کوه سبلان جنبه تقدّس داشت، به زیارت آن می‌رفتند، و آب و خاک آن را جهت تبرک — و یا شفای بیماران —

۱ سخن گفتن ترک به زبان مغولی و گفت‌وگو به همین زبان با شیخ؟  
 ۲ صفة الصفا، ص ص ۹۳-۹۴.

با خود می‌آوردند، چنان که امروزه نیز نسبت به آب و خاک بعضی از مکان‌ها چنین می‌کنند. جای آن دارد که تحقیق شود آیا اعتقاد مذکور در مورد سبلان هنوز هم در میان ساکنان روستاها و عشایر آن منطقه باقی است یا نه؟

۲) با این که سبلان نزد تودهٔ مردم متبرک شمرده می‌شد اما سخن شیخ زاهد در تعبیر واقعهٔ صفی حاکی از آن است که متشرعان و مشایخ مقید به شریعت سبلان را گورگاه کافران تلقی می‌کردند و رفتن به آن جا به قصد زیارت و تبرک آب و خاک آن را جایز نمی‌دانستند. به تعبیر شیخ زاهد، آن ترک کمان به دستی که در سبلان راه بر صفی گرفت و تهدیدش کرد تا آب و خاکی را که جهت تبرک از سبلان برداشته بود بریزد فرشته‌ای بود که حق تعالی برای تذکر و تنبّه و تربیت او فرستاده بود تا دیگر چنان نکند.

### اسطورهٔ سبلان

زاهد در ادامهٔ سخنان خود می‌گوید:

اردبیلی، در کوه سبلان چه تبرک است؟ که آن گور کافران است... کوه سبلان بر شهر کافران از برای تعذیب و هلاک ایشان فرود آمد، پس سبلان گور کفار باشد، در آن چه برکت باشد!

سخن شیخ زاهد، که ریشه در باورهای مؤمنان و متدینان آن روزگار دارد، حاکی از این است که در دامنهٔ سبلان شهری بوده است که مردم آن به جهت کفر و فسق و فجور و هوولعب سزاوار عذاب خداوند شدند و حق تعالی از طریق فوران آتشفشان سبلان آن‌ها را عذاب فرمود تا

مایهٔ عبرت آیندگان شوند.

چنین افسانه‌ای در مورد سبلان یادآور سرنوشت شهر پمپی است که در اثر فوران آتشفشان کوه وِزو در زیر خاکستر مدفون گردید. این شهر مرکز خوشگذرانی‌ها و عیاشی‌ها و تباهکاری‌های ثروتمندان و طبقهٔ مرفه از خدابی‌خبر بود و به باور مؤمنان متدین حادثهٔ مذکور عذابی بود که خداوند بر آن‌ها نازل فرمود.

۳) گرچه به روایت ابن بزّاز صفی‌الدین پس از شنیدن سخنان شیخ زاهد «مردم را از سبلان رفتن منع می‌فرمود» اما این ممانعت کارساز نبود و همچنان «مردم به قوافل هر سال متوالی می‌رفتند». <sup>۱</sup> نه تنها آن‌گونه اعمال و باورها از میان نرفت بلکه برکم و کیف آن‌ها افزوده شد و یا به مرور انواع دیگری جایگزین آن‌ها گردید؛ چنان‌که در همان روزگار نمازگاه و تارموی ریش خود شیخ صفی از دیدگاه تودهٔ ناآگاه و معتقدان متعصب او متبرک و شفابخش تلقی می‌شد و معجزه‌ها می‌کرد. <sup>۲</sup> این شفابخشی‌ها و کرامت‌تراشی‌ها به صورت‌های دیگر هنوز هم گریبان‌گیر ماست و بازاری گرم و پررونق دارد.

### در جست و جوی استاد

صفی چون در محیط اردبیل مطلوب خود را نیافت در جست و جوی پیری صاحب‌دل عزم سفر کرد.

در آن روزگار شیخ نجیب‌الدین علی بن بُزْغُوش<sup>۱</sup>، از مشایخ سهروردیهٔ شیراز، مردی صاحب‌ولایت بود و آوازه‌اش تا اردبیل نیز رسیده بود. صفی چون مطلوب خود را در اردبیل نیافت به بهانهٔ

۱ همان، ص ۱۱۸. ۲ همان، ص ص ۶۳۹-۶۴۰.

۳ رک: مقالهٔ «عارفان سهروردیهٔ بُزْغُشیهٔ فارس»، محمدجواد شمس، معارف، سال ۱۷، شمارهٔ ۲؛ نفحات الانس، ص ۴۷۴.